

راز جاودانگی داستان عمو نوروز^۱

منیره آروین^۱

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، دپارتمان زبان و ادبیات انگلیسی، پردیس البرز، دانشگاه تهران، ایران

چکیده

در فرهنگ و ادب مردمی ایران شاید بتوان گفت پرآوازه ترین افسانه در پیوند با نوروز همان است که آن را با نام افسانه عمو نوروز و یا بابا نوروز می‌شناسیم. افسانه‌ای که همه ی ایرانیان به گونه‌ای با آن آشنا هستند، چون در سالیان کودکی آن را از مادران، دایگان یا دیگر افسانه گوینان شنیده اند. پیداست که عمو نوروز پیری است دیرسال با گیسوان و ریشی انبوه و سپید، ننه سرما هم به همان سال پیرزنی است زمان فرسود. شخصیت‌های عمو نوروز و ننه سرما در روایت‌های کهن و ادبیات شفاهی، نمادی از تغییر و تحول در طبیعت و احوال آدمیان است. این رخداد نشانه ی آن است که سال کهن و روزگار سرما به پایان می‌رسد تا سالی نو و روزگار گرما، رستاخیر گیتی، باری دیگر آغاز بشود. عمو نوروز و پیر زن هر دو پیر هستند، و با وجود اینکه همدیگر را خیلی دوست دارند، و در انتظار دیدن همدیگر لحظه شماری می‌کنند، هرگز نمی‌توانند همدیگر را ملاقات کنند. نویسنده ی این مقاله قصد دارد تا با خوانشی دریدایی از داستان عمو نوروز، جلوه های دیگری از زیبایی بی بدیل این افسانه ی پر آوازه ی ایرانی را عیان سازد که بی شک تلاشی در جهت ارائه ی بهتر ظرافت های پنهان و نکات مهجور متن به خوانندگان خواهد بود تا شاید بدین وسیله پرده از راز ماندگاری این اثر کهن بردارد.

واژه‌های کلیدی: آستانه، پارادوکس، داستان های عمو نوروز، دلفغانس، راز جاودانگی.

^۱ داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

مقدمه

۱. نگاهی به حضور عمو نوروز و ننه سرما در ادبیات فارسی

داستان عمو نوروز، داستانی عاشقانه است، عمو نوروز منتظر زنی است. آنها می‌خواهند با هم ازدواج کنند. براساس یک باور قدیمی، نامزد عمو نوروز از یک ماه به نوروز مانده، به دارکوبها و چرخ‌ریسکها می‌گوید که از برگ نارس درختان و گل‌های نوشکفته، قبابی زیبایی برای عمو نوروز که در سفری دوازده ماهه است بیافند. از ویژگی‌های وی کلاه نم‌دی، زلف و ریش حنا بسته، کمرچین قدک آبی، شال خلیل خانی، شلوار قصب و گیوه تخت نازک است. او از کوه راه می‌افتد و عصا به دست می‌آید به سمت دروازه شهر.

داستان عمو نوروز و ننه سرما نیز از افسانه‌های نمادین گذار سال کهنه به سال نو است. پیری کهنسال که بابا نوروز یا عمو نوروز خوانده می‌شود، به دیدار زنی فرتوت و زمان فرسود می‌رود که او را ننه سرما می‌نامند و به گونه‌ای بانوی عمو نوروز شمرده می‌شود. در بعضی از افسانه‌ها ننه سرما و عمو نوروز هیچ‌گاه همدیگر را مشاهده نمی‌کنند و پیرزن هیچ وقت در زمان آمدن عمو نوروز بیدار نیست؛ آن قدر خانه را روفته و روبیده و کار کرده که خوابش برده است. زن صاحب خانه است و مرد مسافر؛ و این سفر همیشه ادامه دارد. در افسانه‌ها عمو نوروز نماد طبیعت یا شاه یا فرد دیگری است که برکت به زندگی مردم می‌آورد و ننه سرما که همسر وی است، همیشه منتظر آمدن اوست. این رخداد نشانه آن است که سال کهن و روزگار سرما به پایان می‌رسد تا سالی نو و روزگار گرما، رستاخیر گیتی، باری دیگر آغاز بشود.

شخصیت‌های عمو نوروز و ننه سرما در روایت‌های کهن و ادبیات شفاهی، نمادی از تغییر و تحول در طبیعت و احوال آدمیان است. داستان عمو نوروز و ننه سرما از اسطوره نمادین و افسانه‌های عاشقانه ی سینه به سینه ی نسل‌های گذشته ی این مرز و بوم است، داستان گذر سال کهنه به سال نو و همچنین برکت بخشیدن به زمین می‌باشد. طبق افسانه‌های شفاهی، ننه سرما عاشق عمو نوروز است و اول هر بهار، چشم به در است تا او را ببیند، اما در لحظه دیدار، از خستگی خوابش می‌برد. در این بین عمو نوروز از راه می‌رسد، اما دلش نمی‌آید پیرزن را بیدار کند. یک شاخه گل همیشه بهار از باغچه می‌چیند و روی سینه ی پیرزن می‌گذارد و می‌نشیند کنار او. از منقل یک گله آتش برمی‌دارد می‌گذارد سر قلیان و چند پک به آن می‌زند و یک نارنج از وسط نصف می‌کند؛ یک پاره اش را با قندآب داخل استکان کمر باریک می‌خورد. آتش منقل را برای این که زود سرد نشود با انبر می‌کند زیر خاکستر؛ روی پیرزن را می‌بوسد و پا می‌شود راه می‌افتد. آفتاب یواش یواش تو ایوان پهن می‌شود و پیرزن آرام بیدار می‌شود، اول چیزی دستگیرش نمی‌شود اما یک خرده که چشمش را باز می‌کند می‌بیند ای داد بی داد همه چیز دست خورده است. آتش رفته سر قلیان. نارنج از وسط نصف شده. در منقل آتش‌ها رفته اند زیر خاکستر، لپش هم تر است و گرمی یک بوسه روش نشسته است. آن وقت می‌فهمد که عمو نوروز آمده و رفته و نخواسته او را بیدار کند.

ننه سرما ناراحت غصه می‌خورد که چرا بعد از آن همه زحمتی که برای دیدن عمو نوروز کشیده، درست همان موقعی که باید بیدار می‌ماند، خوابش برده و نتوانسته عمو نوروز را ببیند. هر روز پیش این و آن درد دل می‌کند که چه کند و چه نکند تا بتواند عمو نوروز را دوباره ببیند؛ تا اینکه روزی از روزها به او می‌گویند: ننه جون! چاره ای نداری جز این که یک بار دیگر باد بهاری بوزد؛ روز اول بهار برسد و عمو نوروز باز از سر کوه راه بیفتند بیاید پایین تا بتوانی چشم به دیدارش روشن کنی. پیر زن هم چون چاره ای نداشت قبول کرد. اما هیچکس نمی‌داند که سال دیگر پیرزن می‌تواند عمو نوروز را ببیند یا نه.

۲. نمادشناسی در روایت عمو نوروز

ادبیات کهن فارسی مملو از نشانه‌ها و نمادهای آشنا در زمینه تغییر و تحول فصل‌ها و احوال آدمیان است که در قالب مثل‌ها، مثل‌ها و روایت‌های کوتاه و بلند سینه به سینه میان نسل‌های مختلف گشته و سرانجام شکل امروزی تر آن به نسل‌های کنونی رسیده است.

به اعتقاد بسیاری از کارشناسان ادبیات، عمو نوروز نماد شخصیت ایرانی و نشانه آمدن بهار است، در مقابل "عمونوروز" در روایات کهن ایرانی "ننه سرما" است. زمانی که ننه سرما، سرما را با خود می‌برد، عمونوروز خبر آمدن بهار را می‌دهد و سپس "میر نوروزی" می‌آید. عمو نوروز در حکایات و مستندات تاریخی نماد یک تغییر فصل است، در ایران باستان وقتی آهنگ هستی ضربان زندگی می‌گیرد، نشانه آمدن عمو نوروز بوده است.

رنگ سرخ جامه بابا نوروز، نشان راز آلودگی خورشید است که نشانه‌ای در هفت سین نوروز و سفره شب چله نیز در آن مشاهده می‌شود و ریش سفید و بلند بابا نوروز نشانه زمان و قدمت نوروز و جاوید بودن آن است. در باورشناسی و نمادشناسی کهن، مرد، نشانه نرینگی و اثرگذاری است و زن نشانه اثرپذیری است. در داستان بابا نوروز و ننه سرما هم اگر طبق باورهای باستانی بابا نوروز مرد است و ننه سرما زن، به این نشان است که چیرگی بر سرما با گرما و روشنی است و ننه سرما، آمدن عمو نوروز و روشنی را انتظار می‌کشد. این اتفاقی است که نه تنها در طبیعت؛ بلکه در کل کائنات روی می‌دهد، و این روشنی است که تاریکی را در بر می‌گیرد، و تاریکی در نور هرگز جایی نداشته و ندارد. این جریان یک فلسفه خداوندی است و در معنا تحقق پیدا می‌کند و داستان زیبای بابا نوروز و ننه سرما نیز نمادی از این واقعیت اهورایی است. چنانچه با خواندن داستان عمو نوروز، خواننده به این تفاوت‌های کارکردی بیشتر واقف می‌شود: "عمو نوروز سالی یک مرتبه، روز اول بهار از سر کوه پایین می‌آمد." که با این جمله فرادست بودن عمو نوروز نسبت به پیرزن (ننه سرما) آشکار می‌شود.

عدد هفت بارها و بارها در داستان تکرار شده است که تأکیدی بر مفهوم تقدس و کمال است:

"دور تا دور باغچه، هفت بوته‌ی گل هفت رنگ بود: نرگس و همیشه بهار، بنفشه و گل سرخ، لاله و زنبق و نیلوفر."

"بعد، سینی هفت سین را می‌آورد و روی قالیچه می‌گذاشت. توی چند ظرف بلور، هفت جور شیرینی و نقل و نبات می‌چید. و پهلوی هفت سین می‌گذاشت و می‌نشست روی قالیچه و چشم به راه عمو نوروز می‌شد."

"وقت آمدن عمو نوروز درخت‌ها پر از شکوفه بودند، و دور تا دور باغچه هم هفت جور گل، گل‌های رنگ به رنگ سبز می‌شد." "در یک سینی هفت سین می‌چید (سیر، سرکه، سماق، سنجد، سیب، سبزی و سمنو) و در سینی دیگر هفت جور میوه‌ی خشک با نقل و نبات می‌گذاشت و یک شمع گچی هم توی شمعدان دم سینی می‌گذاشت."

"ننه پیرزن خودش را به هفت قلم (از خال و سرمه و سرخاب و سفیداب و زرک) آرایش می‌کرد. نیم تنه‌ی ترمه و تنبان قرمز و شلیته‌ای زیبا به تن می‌کرد. عود و عنبر و مشک به سر و صورت و گیس‌هایش می‌زد."

بحث اصلی

۱. خوانش و اسازی

به عقیده‌ی ژاک دریدا (۱۹۳۰—۲۰۰۴)، فیلسوف و منتقد فرانسوی، درپروسه‌ی اسازی متن تناقض‌های خود را آشکار می‌کند، هر چند که سعی دارد مفهومی یکپارچه و یکدست از خود ارائه دهد. بنابراین اسازی مفهوم وهم آلودی از پدیده‌های عالم و افراد آن به ما می‌دهد. پروسه اسازی متن را باز می‌کند و بدون این که آن را به یک موقعیت ایستا و قطعی برساند، سرانجام در یک عدم قطعیت رها می‌کند. به تعبیری پروسه‌ی اسازی عبارت است از باز کردن متن در یک حریم آشنا و رها کردن آن در یک حریم نا آشنا. داستان عمو نوروز هم هیچ فرجام مشخصی را رقم نمی‌زند. "شاید یک سال موقع تحویل سال، پیرزن بیدار بماند. عمو نوروز را ببیند و جوان و تر و تازه بشود و همراه عمو نوروز عید را به شهر ببرد."

تفکر دریدایی با تکرار معنایی همراه است، نه بستن و محدود کردن معنی. بنابراین نشانه‌ها درون هم مدام در حال انتشاراند و ساختار متن را قبول نمی‌کنند، چون نشانه‌ها درون مفاهیم شناخته شده حرکت نمی‌کنند. عمو نوروز و پیر زن هر دو پیر هستند، و با وجود اینکه همدیگر را خیلی دوست دارند، و در انتظار دیدن همدیگر لحظه شماری می‌کنند، هرگز نمی‌توانند همدیگر را ملاقات کنند.

پروسه‌ی اسازی پروسه‌ی مرکز زدایی است که باعث سست شدن متن می‌شود. با مرکز زدایی مرکز دیگر مرکز نمی‌ماند. از آن جایی که دریدا به پساساخت‌گرائی تعلق دارد، درون این نظام، هر متن بر اساس یک محور مرکزی شکل می‌گیرد. زمانی

که این محور از درون یک نظام باشد، دیگر نمی تواند به آن نظام ثبات و قوام بخشد. در نتیجه نظام نیازمند محوری است که آن را از بیرون نگه دارد. در چنین شرایطی مرکز هم درون متن است و هم بیرون متن. به بیانی دیگر، پروسه ی واسازی یک پروسه ی مرکز زدایی است. به عقیده دریدا هر مرکزی می تواند به راحتی مرکز نباشد، به تعبیری کارکرد مرکز درون ساختار همچنان جای خود باقیست، ولی ماهیت آن ابدی نیست و مدام عوض می شود. در ابتدای داستان مرکزیت عمونوروز بسیار پررنگ است و با رسیدن به انتهای داستان نقش او کمرنگ تر می شود. بنابراین غیاب عمو نوروز در ابتدای داستان عین حضور اوست ولی با رسیدن به انتهای داستان حضور او عین غیاب است و مرکزیت او زدوده می شود. گرچه مرکز اهمیت دارد، با این حال حرف نهایی متن نیست. بدین معنا که پروسه ی تفکر شما مدام ساختار استعاری پویایی را طی کرده و باز می ماند.

۲. وعده ی تحقق ناپذیر

به اعتقاد دریدا واسازی یک نظریه ی آینده محور است که رو به یک افق و تفکر جدید دارد. دریدا به آینده ای نظر دارد که قابل پیش بینی نباشد، چرا که به تعبیر نیچه نیز آینده ای که قابل پیش بینی باشد، دیگر آینده نیست، بلکه گذشته است. آینده ی دریدایی قابل تصور نیست و آینده ی موعودی است. آینده او با آینده ی دینی دخیل شده، هرچند که او یک متفکر دینی نیست. برای دریدا وعده ی آمدن وعده ای است که باید همیشه در حد وعده بماند و هرگز تحقق نپذیرد. دریدا فیلسوف وعده ی آینده و وعده به آینده است. او هم وعده ی آینده (در حال آمدن و شدن) می دهد و هم وعده به آینده ی ناشناخته. نکته ی جالب توجه این است که آن وعده هرگز تحقق نمی یابد، بنابراین امید به آمدن و تحقق آن باید همیشه وجود داشته باشد، ولی تحقق پیوستن آن وعده اهمیت چندانی ندارد.

پیر زن هر سال روز اول بهار قبل از آن که عمو نوروز عید را بیاورد، خود را برای آن آماده می کند، "دور تا دور باغچه، هفت بوته ی گل هفت رنگ" است، و توی حوض کاشی جلوی باغچه چند ماهی رنگارنگ شنا می کنند، آب فواره برق برق می زند و روی گلها و بوته ها می ریزد. پیر زن در آینه ی پایه دار نقره ای اش نگاه کرده، موهایش را شانه زده، چشم هایش را سرمه می کشد و خود را برای آمدن عمو نوروز می آراید. گلاب به موهایش می زند و عود روشن می کند، هفت سین چیده و چشم به راه عمو نوروز می نشیند.

هر سال قبل از این که عمو نوروز از راه برسد، پیر زن کم کم خوابش می گیرد، و عمو نوروز را تنها در خواب می بیند. عمو نوروز از راه می رسد و چون دلش نمی آید پیر زن را بیدار کند، "یک گل همیشه بهار" از باغچه خود پیرزن چیده و به موهای سفید او میزند و از سفره هفت سین پیر زن نارنجی برداشته و نصف می کند، و نصف آن را با قند و آب می خورد و نصف دیگرش را برای پیر زن می گذارد. مشتی اسفند بر آتش ریخته، قلیان را چاق کرده و چند پکی به آن زده و می رود، تا عید را به شهر ببرد.

با افتادن پرتو آفتاب روی صورت پیر زن، او از خواب می پرد، و با دیدن نارنج نصف شده و بوی اسفند می فهمد که باز عمو نوروز آمده و او خواب مانده است؛ این که باید یک سال آزرگار دیگر هم صبر کند، تا سال بعد او را ببیند. به تعبیری دیگر، عمو نوروز برای پیر زن هیچ کاری که پیر زن خود قادر به انجامش نباشد انجام نمی دهد. در حقیقت امید به دیدار عمو نوروز پویایی و حیات را برای پیرزن به ارمغان می آورد، و با این حال پیرزن دوباره یک سال دیگر هم انتظار می کشد، تا او از راه برسد، چرا که "هر کسی که عمو نوروز را ببیند، تا دنیا دنیاست، مثل بهار تر و تازه می ماند."

از دیدگاه دریدا زیبایی کنش انسانی با وعده و امید همراه است که این همان موعود پروری دریدایی است و چون هرگز به تحقق نمی رسد پس هرگز به موعود باوری نمی رسیم. آنچه که به ما انرژی می دهد موعودی است که در همان حالت موعود بودن باقی می ماند و جلوتر نمی رود. به عبارت دیگر، دریدا به تغییر و تحول اعتقاد دارد، هرچند این تغییر هرگز رخ ندهد. از دیدگاه دریدا هدیه نیز باید خارج از توان و استطاعت مالی ما باشد، سرشت هدیه در تحقق نیافتن آن است، هدیه زمانی هدیه است که نتوانیم آن را به کسی پیشکش کنیم. در داستان عمو نوروز، تا حدی با شخصیت عمو نوروز آشنا می شویم، و مهمتر از

همه، می بینیم که او مردی سالخورده است: "عمونوروز با کلاه نمدی، ریش و زلف حنا بسته، کمرچین آبی، شلوار گشاد سرمه بی و گیوه ی تخت، نازک ملکی، عصازنان به شهر می آمد." و جالب اینکه این مرد با وجود پیر بودنش، نوید بهار و جوانی به پیر زن می دهد. ابهام داستان و عدم تحقق آرزوی پیر زن در ملاقات عمو نوروز، که در نهایت بتواند به وصال دیرهنگام این دو ختم شود، راز ماندگاری داستان عمو نوروز است که امید به ادامه ی حیات و تکاپوی زندگی را برای هر دو ممکن ساخته است.

۳. منطق پارادوکس دریدایی

پارادوکس یک اصل جدایی ناپذیر در زبان دریداست، چون او همیشه با پارادوکس حرف می زند. اصطلاح پارادوکس یا استیصال یک موقعیت متناقض را توصیف می کند، به این معنا که در سرشت هر پدیده ویژگی های کاملاً متناقضی موجود است. مرگ می تواند هم یک پایان و هم یک آغاز باشد. یک مفهوم منفی می تواند مفاهیم مثبت متفاوتی در درون خود داشته باشد. از دیدگاه دریدا هر مفهومی در عالم در آن واحد واجد مفاهیم متفاوتی از خود است. دریدا معتقد است که ممکن ها از ناممکن ها عبور می کنند. پیر زنی که در داستان عمو نوروز توصیف می شود، صاحب باغی است که هر جور میوه ای در آن پیدا می شود و پر از بوته های گل است. به تعبیری دیگر، پیرزن خود پیش از آمدن نوروز صاحب بهار است.

پارادوکس یک موقعیت متزلزل، دوگانه و متناقض را توصیف می کند که همیشه در حالت سیلان است، مدام در حال رفت و برگشت بوده و جایگاه مشخصی ندارد. در موقعیت استیصال معنا هرگز به یک وضعیت ایستا و قطعی نمی رسد. پیر زن از عمو نوروز بهترین عیدی یعنی جاودانگی و جوانی را می خواهد، و هیچ وقت موفق به گرفتن آن نمی شود، حال آنکه عمو نوروز کاملاً پیر است و این سوال برای ما مطرح می شود که چرا عمو نوروز خودش را نتوانسته در تمام این سالها جوان نگاه دارد. هیچ کس نمی داند که بالاخره پیر زن موفق به دیدن عمو نوروز می شود یا نه. "می گویند ننه پیرزن همه ی سال در انتظار عمو نوروز می ماند و همه ی سال برای روز نوروز تدارک می بیند تا روز اول نوروز عمو نوروز به دیدارش بیاید و هر سال پیش از رسیدن عمو نوروز خوابش می برد."

نگاه دریدا به عالم طیفی است نه قطبی. نگاه طیفی بعد از تفکر انیشتینی شکل گرفت که در این نگرش تمام عناصر متضاد داخل یک طیف قرار می گیرند. طیفی که از دو طرف باز است و به نوعی نگاه ضد اصالت و هویت است. مفاهیم روی یک محور به هم نزدیک شده و از هم دور می شوند، ولی هیچ نقطه ی بستاری وجود ندارند. در نگاه طیفی مفاهیم روز و شب، زن و مرد هیچ مفهوم قطبی و قطعی ندارند، آنچنان که یک زن در نگاه طیفی با وجود زن بودنش می تواند خصلت های مردانه ی برجسته ای داشته باشد. عمو نوروز با تمام غیابش، پررنگ ترین حضور را برای پیرزن رقم زده است.

۴. موقعیت آستانه ای

طبق پارادوکس دریدایی، هر اثر ادبی در عین یک بودن متکثر است. هر متن یک زمانی می تواند یک بماند که امکان تکرار شدن داشته باشد، در غیر اینصورت به یک فرجام و سرانجام می رسیم که در آن صورت کنش معنا سازی متن را تمام کرده ایم. پروسه ی واسازی تفکر آزادانه را بدون هیچ پیش داوری مطرح می کند که یک پروسه ی ناتمام و ناقص است. هر اثر ادبی از یک سو ما را به خواندن فرا می خواند و از سویی دیگر هر خوانشی را اشتباه می داند. گر چه هر خوانشی ناقص است، به نظر می رسد که تنها راه بقای هر متن در همان خوانش ناقص باشد. به تعبیری، حیات هر متنی در گرو آن است که دست خورده، خوانده شده و خدشه دار باشد. زمانی که متن تکرار می شود، خرد شده، بازیافت شده و زنده می ماند. به عنوان یک خواننده ما همیشه در آستانه ی فهم و معنا باقی می مانیم، چون کنش فهمیدن همیشه با شکست مواجه می شود، و موقعیت خواننده در متن موقعیت آستانه ای است. این همان چیزی است که دریدا از آن به دلفغانس یاد می کند: در عین وجود موارد متفاوت هیچ یک از آن موارد به مرحله ی ظهور و تحقق نمی رسند. اینکه این احتمال هم وجود دارد، ولی شاید در آینده تحقق یابد، به تعبیری ادبیات نوعی فرا سو را وعده می دهد. زبان ادبی همیشه از نبودن حرف می زند. از دیدگاه دریدا ادبیات یعنی فراغ، دوری و نبودن و زبان ادبی از ابتدا از غیاب، نفی و نبودن حرف می زند که از ابتدا با شکست مواجه است.

در داستان عمو نوروز این ملاقات به عمد به تعویق می افتد بی آنکه علت آن را بدانیم. "می گویند اگر عمو نوروز و ننه پیرزن هم دیگر را ببینند دنیا به آخر می رسد و چون هنوز دنیا به آخر نرسیده است، عمو نوروز و ننه پیرزن هم دیگر را نمی بینند و هیچ وقت هم نخواهد دید."

در انتهای داستان می خوانیم، "شاید یک سال موقع تحویل سال، پیرزن بیدار بماند. عمو نوروز را ببیند و جوان و تر و تازه بشود و همراه عمو نوروز عید را به شهر ببرد." و چه بسا آن روز پیرزن ببیند که عمو نوروز کسی جز خودش و در درونش نبوده است، بدین معنا که عمو نوروز هرگز گامی فرا تر از رویای پیرزن برنداشته است.

۵. دعوت دیگری به درون متن

تفکر دریدا بستن ایده نیست، بلکه باز کردن متن به سوی دیگری است، هر چه نا شناخته تر، بهتر. هیچ فهمی به طور کامل شکل نمی گیرد و هر فهمی دچار گسست است. هرگز یک خوانش کامل صورت نمی گیرد و همیشه یک گسست پنهان وجود دارد. در حالیکه دریدا ایده آلیسم خالص و مطلق را رد می کند، در عین حال در تفکر خوانش دریدایی یک امید به نزدیک شدن به نقاط حاشیه ای و بیرونی وجود دارد. در دیدگاه او مفهوم امید ساری است. دریدا هم مثل نیچه فیلسوف آینده است، هر چند که امید و آینده ای او مفهوم آستانه ای دارد و مفهوم جزمیت دیدگاه مادی و قطبی را ندارد. به اعتقاد او با متکثر کردن مفاهیم زبانی و ایجاد نقاط کور می توان به جنگ زبان رفت. به اعتقاد او در آن واحد ما باید به چندین زبان سخن بگوییم و چندین متن تولید کنیم.

با خوانش های پارادوکسی از یک متن، متن مدام متکثر می شود. پس هر متن در آن واحد چندین متن است و این عمل خوانش هرگز تمام نمی شود و ما را به هیچ غایتی نمی رساند. به عقیده دریدا خوانش ها وارد یک عمل انگلی می شوند. از آنجایی که هیچ خوانشی به صورت بی واسطه صورت نمی گیرد، هر خوانشی یک حرکت انگلی است (هر خوانش انگل خوانش دیگران است). نوشته یک ادیب یا فیلسوف زمانی موثر است که به طور انگل وار خود را به نوشته های دیگران وصل کند. پس هر خوانش خود را به خوانش های دیگر وصل می کند و درون هر متن شبکه ای ایجاد می کند که به متون دیگر وصل باشد. دریدا کار خود را خواندن کار دیگران می داند. آنچه می نویسیم در واقع خوانشی از آثار دیگران است، پس دریدا خوانش خود را وابسته به دیگران و خوانش انگلی می داند. داستان عمو نوروز ما را به تمام روایت های کهن و ادبیات شفاهی این مرز و بوم که نمادی از تغییر و تحول در طبیعت و احوال آدمیان اند و حرکت و پویایی را به ارمغان می آورند گره می زند.

دیگری اساس تفکر دریداست. این دیگری همیشه می آید و ما را شگفت زده می کند، و ما همیشه مدیون آن دیگری ها هستیم. تفکر دریدا دعوت دیگری است به درون متن. خوانش و سازی تعریف دیگری و دعوت از دیگری به درون متن است. خوانش و سازی پاسخ به صدای دیگری در درون متن است. با این خوانش صدای دیگری را که درون متن وارد شده برجسته می کند. به اعتقاد میکائیل باختین صدای خودی داخل متن تنها یک تک گویی می سازد، پس نیاز به یک صدای دیگری است که با صدای خودی وارد گفتگو شود و از این دیالوگ خودی و دیگری معنی ایجاد شود، به تعبیری آنچه که متن را تبدیل به دیالوگ می کند صدای دیگری است. داستان عمو نوروز یادآور تمام داستان های خواننده شده ای است که ما را با کوله باری از امید و آرزو در ورطه ی ابهام و سردرگمی رها کرده اند.

۶. دفغانس دریدایی (تقابل، تعویق) و در نهایت تعلیق

دفغانس ترکیبی از تقابل و تعویق است. از نگاه دریدا این تفاوت ها و تنش ها هرگز حل نشده و ما را به یک نقطه سنتز و فرادست نمی رسانند. پروسه ی و سازی با تکثر معنایی همراه است. متن داخل متن های دیگر شبکه ی معنایی تشکیل می دهد. هر یک از این معانی در عین متفاوت و متکثر بودن قادر به تحقق نمی باشد. دریدا با کلمه دفغانس دو مفهوم تفاوت و تعویق را با هم همراه می کند. یعنی نه تنها تضاد وجود دارد، بلکه هرگز هیچکدام از آن عوامل متفاوت به غایت و فرجام نمی رسند.

فلسفه دریدایی در نگاه به آینده قابل درک است. او یک فیلسوف "شاید" است که امکان ظهور معنایی را در آینده می بیند. "شاید" تمام حسابگری های ما را زیر سوال می برد. "شاید" تمام آینده های پیش بینی شده را خدشه دار می کند. "شاید" گسست بین گذشته، حال و آینده است. "شاید" ریسک ناامنی است. از دیدگاه دریدا اصطلاح "شاید" با اصطلاح "دوستی" ارتباط دارد. به این معنا که مفهوم دوستی با امکان رو یا رو شدن با چیزی که خواهد آمد همراه می شود. از نظر دریدا دوستی در آغوش کشیدن "دیگری" است که هرگز او را نمی شناسیم. هیچ کس به درستی نمی داند که بالاخره پیرزن موفق به دیدن عمو نوروز می شود یا نه. این ابهام و عدم قطعیت در پروسه ی معنایی داستان عمو نوروز خواننده را در یک سردرگمی نگه می دارد.

نتیجه گیری

ابهام موجود در داستان عمو نوروز همچنین عدم تحقق آرزوی پیر زن در ملاقات عمو نوروز، با وجود تمام پارادوکس های پنهان در متن، به زعم مولف این مقاله، رازهای ماندگاری یا جاودانگی در داستان عمو نوروز می باشند، که امید به ادامه ی حیات و تکاپوی زندگی را برای آن دو ممکن ساخته است. داستان به عمد این ملاقات را به تعویق می اندازد و یا به نوعی وقوع چنین ملاقاتی را در پرده ابهام قرار می دهد، تا همیشه انگیزه ای برای ادامه حیات در دیگران باقی بماند. به اعتقاد دریدا چیزی قرار نیست که محقق شود. آن نقطه تحقق خارج از پتانسیل حیات زندگی این جهانی است و از نقطه نظر دین در جهان دیگری تحقق می یابد. حقیقت دریدایی درون نظام زبانی مرتب در حال تغییر است، ولی امید تحقق این حقیقت جهان شمول و مطلق را به ما نمی دهد. این حقیقت فقط در حد یک امید باقی می ماند نه بیشتر. امید به آن چیزی که از قبل تعیین نشده است، چون اگر مشخص باشد وارد حوزه ی زبانی ما انسانها و تصور ما از آن وعده می شود، که بدین ترتیب محدود و بی ارزش شده و ساخته ی دست بشر است. از دیدگاه دریدا این امید نه کاملاً متافیزیک و خارج از سیستم زبانی است و نه کاملاً داخل نظام زبانی است، بلکه در آستانه قرار دارد.

منابع:

۱. سلیمی، علی الله. "نگاهی به حضور عمو نوروز و ننه سرما در ادبیات فارسی / نمادهای نوروزی در قصه های عامیانه"
۲. فرجام، فریده و فرشید مثقالی (۱۳۹۲). *عمو نوروز*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۳. مهتدی، فضل الله و حمیدرضا خزائی (۱۳۸۳). *عمو نوروز*. تهران: ماه جان.
۴. نجومیان، امیر علی. "دریدا و پارادوکسهای زبانی در ادبیات"، مقالات هم اندیشی های بارت و دریدا (تهران: انتشارات فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶)، ۲۳۱-۲۲۳.
۵. نجومیان، امیر علی. "ژاک دریدا و پارادوکس های زبانی در ادبیات"، *روزنامه کارگزاران*، پنجشنبه ۳ مرداد ۱۳۸۷، صفحه ۱۰.
۶. نجومیان، امیر علی. "مفهوم دیگری در اندیشه ژاک دریدا"، خودی از نگاه دیگری: چهارمین همایش ادبیات تطبیقی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶)، ۲۱۵-۲۲۶.
۷. نجومیان، امیر علی. "منطق پارادوکسی اندیشه ژاک دریدا"، *پژوهشنامه علوم انسانی: ویژه نامه فلسفه*، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۹-۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، صفحه ۱۱۹-۱۲۸. (علمی پژوهشی) (تاریخ چاپ مجله ۱۳۸۴)
۸. "نگاهی به حضور عمو نوروز و ننه سرما در ادبیات فارسی"